

کتاب خانه درفش کاویانی

کتاب خانه درفش کاویانی ارائه دهنده کتاب های الکترونیکی رایگان در زمینه هایی از
قبیل رمان ، شعر و ادبیات ، آموزشی ، تاریخی و... با این ادرس

[HTTP://WWW.KETABNET.BLOGFA.COM](http://www.ketabnet.blogfa.com)

در خدمت بازدید کننده گان عزیز می باشد.

سخنرانی آقای خاتمی در دانشگاه هاروارد



۲۰

سخنرانی در دانشگاه هاروارد

شهریور ۱۳۸۵

مدرسه حکومت جان اف کندی
دانشگاه هاروارد، کمبریج

10 سپتامبر 2006

برای من افتخاری است که در جمع اساتید، محققان و دانشجویان دانشگاه هاروارد در شهر زیبای کمبریج حضور یابم.

در اینجا مایلم از برگزار کنندگان این جلسه، دکتر جان الوود و همکارانشان در مدرسه حکومت جان اف کندی قدردانی نمایم.

سخننام در این جمع کوتاه خواهد بود تا فرصت گفت و گو و استفاده از نظرات ارزشمند شما را نیز داشته باشم.

بنام خدا

کشف قاره آمریکا در اواخر قرن پانزدهم میلادی حادثه ای مهم به حساب می آید. جایگاه قاره آمریکا و بطور اخص کشور ایالات متحده، نقش بسیار مهمی در جریان های عمده فرهنگ و تمدن و ادبیات و علم و همچنین در عرصه سیاست داشته است که نقد و داوری درباره تأثیرات مثبت و منفی آن از حوصله يك سخنرانی بیرون است.

این قاره پهناور که پیش از آن نیز مردمانی در آن می زیستند، میزبان اروپاییانی شد که در جستجوی ثروت و مکنّت به این سرزمین روی آوردند و انصاف اینکه حق میزبانی مردمان بومی را به جا نیاوردند. اما میهمانان این قاره مکشوف، تنها سودجویان و جستجوگران طلا و ثروت نبودند، بلکه انسانهای پاك طنینی که طالب آزادی بوده و در عین حال از افراط ها به تنگ آمده بودند و از دین گریزی نیروهای جدید رنجیده بودند و از سوی دیگر نمی توانستند دین را بگونه ای ببینند که با آزادی و پیشرفت آدمی ناسازگار باشد نیز به این سرزمین روی آوردند تا هم ایمان خود را نگاه دارند و هم آزادی را به صورتی که مطلوب می دانستند تجربه کنند.

نام خوش آهنگ پیوریتن-ها همواره گوش جان دوستداران آزادی، مهربانی و انسانیت را خواهد نواخت. در شهر پلیموث تخته سنگی است که مورد تقدیس و احترام آمریکاییان است و این تخته سنگ همان است که اولین دسته از زنان و مردان جستجوگر حقیقت که خود را زائر (Pilgrim) می نامیدند از دریا بر آن پا نهادند و مردم آمریکا هر پنجشنبه آخر ماه نوامبر را روز «شکرگزاری» می نامند و خاطره آن روزها را گرامی می دارند. «تمدن انگلوامریکن» بیش از هرچیز مدیون بینش و منش پیوریتن-ها است. قانون اساسی آمریکا تحت-تأثیر همین بینش و منش نوشته شد و توسط فرزندان همین زائران، مبارزات آزادیبخش علیه استعمار صورت گرفت و با برده داری و بردگی مبارزه شد به امید اینکه آمریکا مهد دموکراسی، آزادی، پیشرفت و در عین حال کانون ثروت و مکنّت باشد و در همه حال معنویت نیز پاس داشته شود.

اما علی-رغم خواست بنیانگزاران «تمدن انگلوامریکن» چرخ روزگار بر مدار دیگری چرخید و سیاستمدارانی که می بایست روح آزاد پیوریتن ها را سرمشق خود قرار دهند، با تکیه بر قدرت شگرفی که آمریکا کسب کرده بود اندیشه استیلا بر جهان را در سر پروراندند. نقش ممتاز آمریکا در جنگ جهانی که به خاطر دوری از منطقه جنگ، خود از بسیاری از مصائب آن در امان بود و نقش تعیین کننده آمریک-ا در پایان دادن به جنگ جهانی دوم، قدرت فوق العاده آمریکا را بر جهان آشکار کرد و سبب شد که انگاره استعمار

قدرت در روزگار ما بی مقصد، بی مسؤولیت و حتی بی خواست و آرزو است. قدرت چیزی جز خود را نمی خواهد و قدرتی که در پی دستیابی به قدرت است، مصداق بارز نیهیلیسم است و این است فاجعه بزرگ روزگار ما که در جنگ ها، اشغال ها، آوارگی انسان ها، پایمال کردن حق و حقوق ملتها و ترور و خشونت تجلی می کند و این است راز و رمز مصیبتی که در اثر استخدام علم، هنر و دین توسط قدرت و اشتهای سیری ناپذیر قدرتهای ریز و درشت روزگار ما برای استیلا بر آنچه آن را «غیرخودی» و «دیگری» می دانند نصیب ما شده است و جهان ما را ناامن و از نعمت محبت و همدلی محروم کرده است.

اگر قدرت نظامی متکی بر سیستم اطلاعاتی و توان علمی و اقتصادی و فنی، جهان را تهدید می کند و اگر تروریست ها همه جای جهان را نا امن کرده اند، به دلیل شکست تفکر امروز در معطوف ساختن قدرت به امر انسانی و اخلاقی است و قدرتی که طالب قدرت است موجب و موجد نیهیلیسمی است که حیات مادی و معنوی زمان ما را تهدید می کند و این امری است برخلاف آنچه تمدن آنگلو-آمریکن در آغاز ظهور خود خواستار آن بود.

از زمان سروانتس تا به امروز فکر اخلاقی و اجتماعی تحولات گوناگونی پیدا کرده است. تخیل سروانتس و رمان دن کیشوت گرچه سرشار از جنگ و مبارزه است، اما پا به پای جنگ آوران، عاشقان دلسوخته ای حضور دارند که هنوز گردی از معصومیت قرون وسطی بر چهره دارند. راهی که زمان دن کیشوت سروانتس تا کتاب «1984» جرج اورول پیموده است، راهی پر فراز و نشیب است که تمامی آن را نمی توان در این مجال تنگ تصویر کرد.

بسیاری از روشنفکران و سیاستمداران بوده و هستند که جهان را به اندازه قد و قواره خیال خود خواسته اند و فاجعه تنها در خلط میان وهم و واقعیت نیست. فاجعه در این است که آنها تمام قدرت جامعه و کشور خود را در راه تحقق چیزی به کار گیرند که اساساً وجود ندارد. بلافاصله در همین جا برای رفع هرگونه سوء تفاهم باید توضیح دهم که هیچ کس حق ندارد و نمی تواند از متفکران و سیاستمداران و مردمان یک جامعه بخواهد که دست از آرمان خواهی و اشتیاق به زندگی و جامعه ای عادلانه و انسانی تر بردارند و تسلیم امر واقع شوند. کیست که از وضعیت موجود خرسند باشد؟

مگر در جهانی که در آن هر روز هزاران کودک گرسنه می میرند و هزاران بیمار با درد و شکنجه به هلاکت می رسند، جهانی که در آن خانه های سست بنیاد و فقیرانه بر سر ساکنان مظلوم آن خراب می شود و آوارگان در اردوگاهها به دنیا می آیند، رشد می کنند و همان جا می میرند و میلیونها انسان از خانه و کاشانه خود رانده شده و حق بازگشت به خانه را ندارند، مگر این جهان را می توان پذیرفت و برای تغییر و بهبود آن نکوشید؟ ولی آرمانهای قدرتمندان متوهم نه تنها درصدد تغییر این وضع ناگوار نیست، بلکه توهمات و رفتارهای آنان خود مهمترین موجب و سبب پیدایش این واقعیت و وضع ناگوار است.

نگاه دن کیشوتی به جهان، وقتی فاقد عاطفه، انسان دوستی، شفقت و ترحم باشد، منجر به ترورهای وحشتناک و وحشیانه می شود یا منجر به جنگهای مهیبی که اصلاً جنگ نیست، زیرا در جنگ باید کسی در مقابل دیگری بجنگد. جنگهای زمان ما را وقتی قدرتهای بزرگ به راه می اندازند در آن تخریب و کشتار و نابودی یکطرفه است.

دن کیشوت های زمان ما در هر دو جناح (جنگ افروزان و تروریست ها) اصلاً غیر از خود را نمی شناسند. هرچه می خواهند برای تخیلات «ما»، «منافع «ما»، عزت و اقتدار «ما» ، ثروت و پیشرفت «ما» است و معلوم است که تا وقتی جهــــــــــــان به دو اردوی «ما» و «دیگران» تقسیم شود، «ما» می کوشد بر «دیگران» غلبه کند. «دیگران» را باید نابود کرد. نابودی «دیگران» راههای گوناگونی دارد که خشن ترین آنها ترور و جنگ است.

خشونت جنایت می آفریند و جنایت مضاعف هنگامی است که به نام ارزشها و دین انجام پذیرد که در این صورت هم به ارزشها جفا شده است و هم به انسان!

آنچه باید در جهان امروز نفی شود معیارهای دوگانه است. ما نمی توانیم و نباید جنگ تمام عیار و بی رحمانه یک دولت را به صرف اینکه دولت است و دولت نهاد شناخته شده بین المللی است علیه مردمان بی دفاع توجیه کنیم. ولی خشونت مردمان را غیرانسانی و وحشیانه بدانیم. طبیعی است که عکس این مطلب نیز درست است. معیار واحد باید نفی خشونت به طور کلی باشد. هدف باید صلح پایدار در سراسر جهان باشد و صلح پایدار جز برپایه عدالت، نفی تبعیض و کنارگذاشتن معیارهای دوگانه به دست نمی آید.

من به صراحت اعلام می کنم، امروز هر کس سخن از جنگهای صلیبی بگوید و نظرش تحریک مسیحیان و مسلمانان یا غرب و شرق باشد و یا اهداف خاص و وهم آلود خود را در پس پرده دفاع از آزادی و دموکراسی پنهان کند و با این نام و عنوان، اصول مسلم حقوق بشر و اخلاق را زیر پا بگذارد، عملی غیراخلاقی و ناپسند انجام داده است و باید محکوم شود.

همچنین بر این نکته تأکید می کنم که هر کس به نام اسلام دست به ترور و جنایت بزند، در نخستین گام و قبل از قتل هر کس، معنویت لطیف و انسانی اسلام را نابود کرده است. به نام دین نمی توان و نباید خشونت ورزید، چنانکه به نام حقوق بشر و دموکراسی نمی توان جهان را جولانگاه نیروهای نظامی خود کرد.

باید با دو چشم، وضعیت سیاسی جهان را نقد کرد. محکومیت یک گروه و نادیده گرفتن ظلم و تعدی گروه مقابل نتیجه ای جز استمرار دور باطل قتل به خاطر انتقام، و انتقام به خاطر قتل ندارد.

شرق و غرب نیاز به یک بازنگری اساسی در انگاره ها و انگیزه های خود دارند. انگاره ها و انگیزه هایی که از اوهام و ذهنیت های نادرست تاریخی سرچشمه می گیرند.

اگر خواستار تغییر پارادایم حاکم بر جهان امروز هستیم تا مهربانی را به جای خشم، مدارا را به جای خشونت، عدالت را به جای بیداد و همزیستی را به جای ستیز بنشانیم، چاره ای جز تلاش برای تغییر نگاه در شرق و غرب و تلاش برای رسیدن به انگاره ها و انگیزه های اخلاقی تر، واقعی تر و انسانی تر نداریم و این کاری است که گفت و گوی تمدن ها و فرهنگ ها در صدد تحقق بخشیدن به آن است.

غرب و شرق از دیرباز دارای رابطه و داد و ستد معنوی و مادی بوده اند، ولی امروز با وضعیت اعجاب انگیزی روبرو هستیم که در آن هم شرق و هم غرب مورد تهدید جدی قرار

می گیرد. امروز در رابطه شرق و غرب شاهد به کارگیری زبانی هستیم که فقط و فقط خاصیت تحریک کنندگی دارد.

زبانی که در آن شرق و اخیراً اسلام محور شرارت می شود و غرب و بخصوص آمریکا بطور مطلق محکوم می شود، بی آنکه میان وجه مدنی غرب با صورت استعماری آن در خارج از مرزهای ملی تفکیک به عمل آید.

مسلمانان باید امروز با تمسک به کتاب آسمانی و سنت دینی خود، مبشران صلح و امنیت و آزادی و عدالت باشند و قدرتهای بزرگ نیز نباید با تحریک گروهی که جز حقد و کینه مسلمانان را در سینه ندارند جنگ تبلیغاتی و نظامی علیه مسلمانان را ادامه دهند و خیرخواهان در جهان غرب و جهان اسلام باید بکوشند که در هر دو جهان خشونت گرایان مغرور و متوهم را منزوی و افکار عمومی را از آنان بگیرند.

باید در وضعیت ناگوار جهان کنونی بیش از پیش و با مسؤولیت شناسی بیشتر تأمل کرد. انصاف این است که غرب بیش از هر زمان به معنویت و اخلاقی نیاز دارد که مسلماً می تواند آن را در حکمت معنوی مسلمانان و رویکرد دیرپای شرق به آسمان و انسان بیابد.

همچنانکه شرق در عرصه حیات اجتماعی خود نیازمند است که با جدی گرفتن حق حاکمیت بر سرنوشت خود، برای رهایی از عقب ماندگی و تأخیر تاریخی، فارغ از شعارها و هیاهوها، پیشرفت و دموکراسی را به عنوان مناسب ترین راه زندگی جمعی برگزیند و در مسیر پیشرفت بکوشد.

من سالهاست که لزوم تحول در جهان اسلام و نفی وابستگی و استبداد را فریاد می زنم. جهان اسلام و خاورمیانه با نقش و جایگاه ممتازی که دارد، باید تکلیف خود را نسبت به تجدیدی که نیاز دارد و بیش از یک قرن است که در وادی تعیین نسبت میان سنت و تجدد سرگردان است، روشن کند. تردیدی نیست که این تجدید نمی تواند عیناً از آنچه در غرب، با تاریخ، سابقه و شرایط ویژه اش تحقق یافته نسخه برداری شود. دست کم از زمان طرح عقل تاریخی باید همگی به این نتیجه رسیده باشیم که امور انسانی به شدت تحت تأثیر شرایط تاریخی و اجتماعی هستند و تعمیم یک امر انسانی که در شرایط ویژه خود تحقق یافته است به جایی که فاقد آن شرایط و تجربه تاریخی است قبل از اینکه مطلوب یا نا مطلوب به حساب آید به لحاظ علمی غلط است. اما این بدان معنی نیست که ما همچنان بر طبل توهمات و عاداتی بکوبیم که متناسب با زمانهای گذشته است و اقتضای تاریخ و نیاز مبرم جوامع خود را برای تحول نادیده بگیریم و سنت را نیز که امری انسانی است و قابل تغییر، در شکل ها و صورت هایی که جنبه تاریخی دارند خلاصه کنیم و آنرا رنگ تقدس بزنیم. درست است که بی تکیه بر سنت نمی توان انتظار یک تحول سازنده را داشت ولی خود سنت نیز نیاز به نوسازی دارد تا بتواند جوابگوی نیازها و مقتضیات زمان و روزگار باشد.

من بارها گفته ام که گفتمان دموکراسی گفتمان بی بدیل در روزگار ماست ولی با همان قاطعیت که از این اصل دفاع می کنم، ادعای تحمیل سیاستهای خاص و تبدیل کشورهای جهان به مناطق نفوذ با ادعای بی اساس رهبری جهان را امری فاجعه آمیز می دانم.

امروز هیچکس نمی تواند و نباید دموکراسی را که از بدیهیات مورد اقتضاء تاریخی روزگار ما برای همه ملتها است نفی و رد کند.

اما از یاد نبریم که دموکراسی قبل از اینکه يك نظریه سیاسی باشد تجربه ای است اجتماعی که ملتی باید آنرا با گوشت و پوست خود دریابد. و بسیار تأسف آور است که قدرتهایی که خود منشأ تبعیض در جهان و تحقیر انسان در همه عرصه ها هستند. ناآگاهانه یا با تجاهل، ادعای طرفداری از دموکراسی برای دیگر ملتها کنند و بعد بخواهند اهداف و خواستههای خود را که نسبتی نیز با دموکراسی ندارد بر ملت ها تحمیل کنند.

اما این سوء نیت یا سیاست نادرست نباید کشورهایی را که از دیکتاتوری و عقب ماندگی رنج می برند از ضرورت دموکراسی غافل کند. دموکراسی نیز مقومات اساسی دارد که در همه جا یکسان است هر چند که می تواند صورتهای مختلفی به تناسب شرایط و احوال ملت ها و فرهنگ ها و تاریخ ملل داشته باشد.

تنوع دموکراسی بر خلاف آنچه مخالفان دموکراسی نتیجه می گیرند، تنها ناشی از کثرت تجربه های تاریخی و اساسی مختلف است و صد البته که کسی نیز نمی تواند از تنوع تعاریف دموکراسی سوء استفاده کند و احیاناً حکومتی را که به اصول شناخته شده و قطعی دموکراسی اعتناء و اعتقاد ندارد جزء حکومت های دموکراتیک بشمارد.

از پریکلس (Pricles) تا آبراهام لینکلن و از لینکلن تا به امروز متفکران و سیاستمداران در باب دموکراسی بحث کرده اند، ولی از مطالعه همه آراء و نیز تجربه ها می توانیم در یابیم که دموکراسی ها با وجود اختلاف صورتهای دارای جوهر واحدی هستند.

هیچ دموکراسی وجود ندارد که از مردم و مشارکت مردم و حق بلامنازع ایشان برای تعریف و تعیین سرنوشت خود خالی باشد. بسط و تعمیق دموکراسی نیز مثل هر امر دیگری که با حیات انسانی مرتبط است، لاجرم مستلزم گذشت زمان و کسب تجربه است.

ملت آمریکا در استقرار نوعی از دموکراسی کار بزرگی کرده است و قانون اساسی آمریکا از اسناد رسمی معتبر و مهم در تجربه دموکراسی در جهان ما است. ملت آمریکا درد استعمار را نیز کشیده است و یکی از پیشتازان مبارزه با استعمار و فداکاری برای استقلال بوده است و اگر بتواند خود را از طوفان تبلیغات فریبده اصحاب قدرت و سیاست رها کند بهتر از دیگران درک خواهد کرد که با کمال تأسف، آنچه در عرصه روابط بین الملل جاری است، با معیارهای مورد نظر بنیانگذاران آمریکا و انعکاس یافته در قانون اساسی آن سازگاری ندارد.

امروز نه تنها باید به دموکراسی در عرصه های ملی اندیشید که در عرصه روابط بین المللی نیز به شدت نیازمند آن هستیم. در دموکراسی و جامعه مدنی جهانی، واحدهای دموکراسی، به جای افراد، ملت های مستقل و دولتهای دموکرات برخوردار از حق و حرمت مساوی هستند و در دموکراسی جهانی از خدایگان و برده چنانکه امروز در روابط بین الملل مطرح است خبری نخواهد بود.

آیا ملت آمریکا و بخصوص نخبگان خیراندیش آن می توانند با تأمل تازه در گذشته خود و

فارغ از فضا سازیها و وهم پراکنی-ها، نگاه تازه ای به عرصه جهان کنند و حتی گام پیش
نهند و سیاستمداران و مجامع بین المللی را که برای صلح و حقوق بشر بوجود آمده اند،
تشویق به استقرار نظاماتی کنند که در آن دموکراسی بین المللی متجلی باشد؟
تاریخ به راه خود می رود و منتظر کسانی که دچار تأخیر هستند نمی ماند.

**end my talk in English, and I apologize in Here, I want to
.mastery of the language advance for my less than fluent**

**people have My last days amongst the hospitable American
coincided with the fifth anniversary of the tragic events of
September 11th. These troubled times have seen their fair
but the horrific terror unleashed on that ,share of calamities
come to be known as one Tuesday in September will no doubt
.of the greatest of these calamities
first world leaders to condemn this barbaric I was one of the
.and savage act
a Moslem, and as an Iranian, I stand before As a human, as
sympathy with the you to once again express my deepest
.people families of the victims and with all the great American
Let us wish for a world devoid of violence and anger and
.blessed with compassion and peace instead**

والسلام علیکم